



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۷-۱۳۹۶

جلسه پنجاه و چهارم؛ دوشنبه ۱۳۹۶/۱۰/۲۵

مانع دوم: بطلان بیع از جهت عدم رضایت بایع به بیع مالش به تنهایی

یکی از شرایط صحت بیع، رضایت مالک است و عمومات و اطلاقات صحت بیع، به دلالت مثل «تجاره عن تراض»، «لا یحل مال امرئ مسلم إلا بطبیئة نفسه» و یا سیره عقلاء مقید به جایی هستند که رضایت مالک وجود داشته باشد. در ما نحن فیه هم که بایع کتاب مکاسب و رسائل را با هم فروخته، علی الفرض رضایت به بیع کتاب مکاسب خودش منضمماً به کتاب رسائل داشته و هرگز راضی نبوده کتاب خودش را به تنهایی بفروشد. بنابراین بایع رضایت به بیع بخشی از مبیع که ملک خودش است ندارد و در نتیجه این بیع هم باطل می‌باشد.^۱

پاسخ به مانع دوم: رضایت بایع به انتقال مالش ولو در ضمن رضایت به مجموع

به نظر می‌آید در حالات عادی، قصد بایع در جایی که مال خودش را همراه با مال دیگری می‌فروشد، آن باشد که مبیعش را بفروشد و رضایت به انتقال مالش به مشتری دارد. اگر فرض کنیم مالک علم به فضولیت داشته باشد و بداند که فقط کتاب مکاسب ملک اوست، در این صورت واضح است که قصد بایع، بیع مالش بوده و رضایت به انتقال کتاب مکاسب به مشتری دارد، ولو اینکه بخش دیگر بیع باطل باشد. و اگر بایع علم به فضولیت نداشته باشد بلکه با گمان به اینکه هر دو بخش مبیع ملک خود اوست، اقدام به

۱. حاشیه مکاسب (للایروانی)، ج ۱، ص ۱۵۱:

الثانی أن العمومات مخصّصة برضی المالك و طیب نفسه بدلیل لا یحلّ و تجارة عن تراض و المالك فی المقام غیر راض بانقال ماله منفرداً و إنّما رضی بالانتقال منضمّاً إلى مال الغير و الفرض عدم حصول الضميمة فكيف يحصل الأصل مع أنه لا رضاء له به من غیر ضميمة.

بیع کرده باشد - و حتی چه بسا مالک هم در حین بیع مدعی نباشد - در این فرض هم قصد بایع به حسب معمول آن است که مالش را بفروشد و رضایت به انتقال مالش دارد و نهایت اینکه قصدش بیع هر دو منضمماً به یکدیگر بوده در صورتی که هر دو ملکش باشند، لذا وقتی کشف خلاف می‌شود که بخشی از مبیع ملک او نیست، به معنای عدم رضایت بایع به بیع مال خودش نیست بلکه مال خودش با رضایت او منتقل می‌شود و مال دیگری با رضایت او منتقل نمی‌شود.^۲

بله، نادراً ممکن است اتفاق بیفتد که بایع فقط در صورت انضمام، قصد بیع داشته باشد و حاضر به بیع بخشی از مبیع به تنهایی نباشد، اما این هم به معنای عدم رضایت به بیع مال خودش نیست؛ چراکه رضایت به بیع مال خودش در ضمن مجموع داشته است، الا اینکه داعی‌اش آن بوده که هر دو بخش مبیع را با هم بفروشد و این داعی تخلف پیدا کرده، اما تخلف داعی موجب بطلان بیع نیست. بنابراین بایع بالفعل رضایت دارد که بخشی از مبیع که ملک خودش است، در ضمن مجموع فروخته شود و بعداً که کشف می‌شود بخشی از مبیع ملک دیگری است، رضایت مالک نسبت به آن بخش بی‌تأثیر است اما این به معنای عدم رضایت بالفعل نسبت به انتقال ملک خودش نیست، و بیش از این رضایت هم در صحت بیع شرط نیست.

بله، بعد از کشف خلاف ممکن است بایع یک نوع پشیمانی داشته باشد، نظیر اینکه مبیعی را به قیمت بفروشد و بعداً بفهمد یادگار پدرش بوده است که اگر از ابتدا توجه داشت، آن را نمی‌فروخت و رضایت به بیع نداشت، اما به هر حال الان فروخته و رضایت هم داشته است و تخلف غرض هم موجب بطلان نیست. بنابراین بیع نسبت به مقدار مایملک صحیح است و نهایت اگر مخالف صحیحۀ صفاً نباشد، ممکن است کسی در صورت عدم علم بایع به فضولیت، قائل به خیار تبعض صفقه برای بایع شود؛ چون عرفاً با هم فروختن به منزله شرط است، کأن بایع گفته است من رضایت به بیع دین او دارم به شرط اینکه منضمماً ملک مشتری شود، و وقتی امکان این معنا نبود، خیار تخلف شرط دارد و در چنین صورتی این تخلف در حد تخلف داعی نیست بلکه بالاتر است و تخلف شرط است. بله، اگر انشاء بایع به گونه‌ای باشد که هر دو را یک مبیع بدون انحلال فرض

۲. و أما عن الثاني فإما أولاً فبأننا نفرض حصول الرضى من المالك بالنسبة إلى أجزاء المبيع على سبيل العموم الاستغراقي دون المجموعي ليكون الرضى منه بكل جزء مقيداً بالرضى بآخر بل يكون الرضى رضاء واحداً متعلقاً بالمجموع المركب من المالكين و أما ثانياً فبأن الرضى من المالك المتعلق بالمجموع المركب من المالكين قد حصل و تحقق و صدق أنه راض بانتقال ماله و لو في ضمن الرضى بانتقال المجموع فلو أثر هذا الرضى في انتقال مال نفسه لم يكن انتقال ماله بلا رضى منه لينا في ذلك دليل لا يحلّ نعم لا يؤثر رضاء هذا في انتقال مال الغير فمال الغير لم ينتقل برضى هذا لا إنه ماله انتقل بلا رضاء و أما ثالثاً فلئن تمّ هذا الوجه تمّ في بيع ما يملك و ما لا يملك أعني مسألنا هذه دون ما يقبل الملك شرعاً و ما لا يقبل مع كونه قابلاً للملك عرفاً كالخمر و الخنزير و ذلك أن رضاء تعلق بانتقال المالكين عنه عرفاً و رضاء هذا قد أثر أيضاً في انتقال المالكين عرفاً و عدم النفوذ في ما لا يملك شرعاً لا يوجب تخلف القيد إذ لم يكن القيد هو الانتقال في نظر الشارع بل الانتقال في نظر العرف و هو حاصل و إن لم يمضه الشارع.

کرده باشد، می‌توان عقد را باطل دانس که این خارج از فرض است.

مانع سوم: «مجهول بودن ثمن در مقابل جزء مملوک بایع» و پاسخ به آن

مانع دیگر آن است ثمنی که در برابر جزء مملوک بایع قرار گرفته، مجهول است و معلوم نیست چه مقدار ثمن در مقابل ملک بایع و چه مقدار در مقابل ملک دیگری واقع شده است؛ چراکه معمولاً قیمت دو جزء مبیع متفاوت است و بایع هر دو را در مقابل ثمن واحد فروخته است، پس ثمن در مقابل ملک بایع مجهول است و بیع باطل می‌باشد. و این اشکال حتی در صورتی که مالک، بیع فضولی را اجازه بدهد [و قائل به صحّت فضولی با اجازه مالک شویم] باز هم وارد است و معلوم نیست چه مقدار از ثمن در مقابل ملک بایع و چه مقدار در مقابل ملک مالک واقع شده است و حداقل اینکه در حین انشاء معلوم نیست و لامحاله بیع مجهول بوده و باطل می‌باشد. بله، در موارد نادری که دو بخش مبیع، دقیقاً مثل هم باشند و هیچ تفاوتی نداشته باشند، این اشکال وجود ندارد؛ زیرا می‌توان ادعا کرد ثمن تنصیف می‌شود.^۳

این اشکال هم بعید نیست قابل دفع باشد؛ زیرا در بحث غرر خواهد آمد عمده دلیل بر بطلان بیع غرری، روایت عامیه «نهی النبی عن بیع الغرر» است که فقهای شیعه آن را تلقی به قبول کرده‌اند. اما در خود «غرر» بحث است که مقصود از آن چیست؟ آنچه عمدتاً مورد نظر است، جهالت خاصی است که موجب خطر باشد و اطلاع کافی عقلاً از آن نباشد، مانند اینکه کسی بگوید آنچه در جیب لباسم است به تو فروختم یا آنچه در دخل مغازه‌ات است، ثمن ماشین من باشد. اما ما نحن فیه چنین نیست و مجموع ثمن معلوم است و بعداً هم خواهیم گفت روشی عقلایی و بلکه عقلی برای تقسیط ثمن وجود دارد و در نتیجه سهم هر یک مشخص خواهد شد و حتی الان هم فی الواقع سهم هر یک معلوم است اما بالفعل نمی‌دانند. بنابراین در اینجا جهالتی که در آن خطر باشد وجود ندارد و لامحاله ما نحن فیه مشمول «نهی النبی عن بیع الغرر» نخواهد بود.

بله، اگر کسی قائل شود هر نوع جهالتی نسبت به ثمن و مثن، موجب بطلان عقد است، در اینجا باید قائل به بطلان شود، اما این حرف دلیلی ندارد و آنچه که می‌تواند دلیل باشد، «نهی النبی عن بیع الغرر» است

۳. حاشیة المكاسب (للإيرواني)؛ ج ۱، ص: ۱۵۱

الثالث أنّ الثمن الواقع بإزاء الجزء المملوك مجهول بل ربما يكون الجزء المملوك أيضا مجهولا فكيف تصحّ المعاملة بالنسبة إليه و ما هو المعلوم أعني مجموع ما تعلق به عقد البيع من الثمن و المثن لم تنفذ معاملته

... و أما عن الثالث فبأنّ المتيقّن من دليل اعتبار العلم بالعوضين و مانعية الجهل هو اعتبار العلم بما تعلق به العقد دون ما نفذ فيه البيع شرعا و ما تعلق به العقد معلوم في المقام و إن لم يعلم بعد التقسيط و التوزيع ما يقع بإزاء كلّ جزء منهما من أجزاء الآخر فلا مانع من الأخذ بالعمومات في الحكم بصحة البيع بالنسبة إلى ما لا مانع من صحته من الأجزاء فالحكم بالصحة فيه مطابق للقاعدة لا أنه على خلافها و قد ثبت بالنص و الإجماع.

که بیان کردیم شامل ما نحن فيه نمی‌شود.

از آنچه بیان کردیم معلوم می‌شود کلام شیخ انصاری رحمته الله که فرمودند «لولا النص و الاجماع امکن الخدشه فیہ»، این خدشه‌ها بدوی بوده و هیچ کدام وارد نیست، هرچند بعض جواب‌هایی که ما بیان کردیم مقداری با جواب‌های محقق ایروانی تفاوت داشت. و حتی اگر صحیحۀ صفار هم نبود، بیان کردیم عرفاً بیع قابل انحلال بوده و رضایت بایع هم موجود بوده و غرر هم صادق نیست، لذا مانعی از صحّت بیع نسبت به ملک بایع وجود ندارد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی